

اصل انصاف در تحدید حدود دریایی از منظر رویه قضایی بین‌المللی

علی صابر نژاد علویان^۱، مرتضی نجفی اسفاد^{۲*}

چکیده

اصل انصاف نقش بسیار شاخصی در مرتفع ساختن خلأهای مقرراتی در زمینه فلات قاره داشته است. ماهیت و تحولات این اصل در حوزه تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی مرهون آرای قضایی است که دیوان بین‌المللی دادگستری در رویه قضایی خویش آن را در رویکردهای متفاوتی ارائه داده و موجبات تنویر زوایای پنهان این اصل و قابلیت‌های آن در غیاب قواعد حقوقی را فراهم ساخته است. در این نوشتار، توسعه و تحول اصل انصاف در تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی از منظر آرای قضایی بین‌المللی تحلیل شده و با استقرا در آرای محاکم بین‌المللی، کاشف به عمل آمده است که آرای قضایی بین‌المللی در طرح، تحول و توسعه مترقیانه اصل مذکور نقش حیاتی داشته و با گذار از رویکردهای انصاف نتیجه‌گرا و اصلاحی، با بهره‌گیری از رویکرد نوین انصاف اصلاحی تعدیل شده، موجبات قاعده‌مندی، توسعه و کاربردی‌تر کردن این اصل را در تحدید حدود منطقه مذکور فراهم کرده است.

کلیدواژگان

اصل انصاف، تحدید حدود، دیوان بین‌المللی دادگستری، رویه قضایی بین‌المللی، فلات قاره.

۱. دانشجوی دوره دکتری تخصصی حقوق بین‌الملل عمومی، گروه عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. عضو هیأت علمی بازنشسته دانشگاه علوم قضایی و مدعو گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: dr.najafi.asfad@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۱۸

مقدمه

آرای قضایی بین‌المللی نقش کلیدی در ساختار مفاهیم قواعد مرزهای دریایی، به‌طور خاص فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی، دارند. در آینه آرای قضایی بین‌المللی، نخستین رأی در زمینه تعیین حدود فلات را می‌توان در پرونده فلات قاره دریای شمال مابین جمهوری فدرال آلمان، دانمارک و هلند در تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۶۹ جست‌وجو کرد که ضابطه‌های خط منصف و مسافت متساوی را بیان کرده است. متعاقب آن در پرونده‌هایی از این دست که فلات قاره را تعیین می‌کند، فقط از معاهدات و توافقات صورت‌گرفته مابین کشورهای متضاد مجاور استفاده شده است؛ اما رویکردی که نقش آن در همه این پرونده‌ها انکارناپذیر است، طرح و توجه به اصل انصاف در تعیین حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی است.

اصل انصاف در بین اصول و منابع حقوق بین‌الملل به‌علت انعطاف‌بخشی به قواعد خشک حقوقی و سهولت کار مراجع دادگستری و داوری در حل‌وفصل اختلافات احاله‌شده به آنها، گردن نهادن سهل‌تر تابعان حقوق به احکام مستند به آن و همچنین روند رو به توسعه این اصل در حقوق بین‌الملل، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است (پاکدل، ۱۳۹۰: ۱) و به همین دلیل در تعیین حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی نیز به‌کار رفته است.

ضرورت ترسیم مرزهای دریایی با استفاده از اصل انصاف در رأی معروف فلات قاره دریای شمال ۱۹۶۹، مورد توجه قرار گرفته و در قامت رویکرد انصاف نتیجه‌گرا مطرح شده است. این اصل ۳۲ بار در کنوانسیون حقوق دریاها و به‌طور خاص در زمینه تعیین حدود مناطق دریایی و فلات قاره ذکر شده و در قسمت ۹۹ رأی قضیه خلیج ماین^۱ پذیرفته شده است و در گذار از مسیر تاریخی خویش، در سیمای آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده تونس-لیبی بسط یافته است (Tunisia / Libya case, 1982, para. 71) و به‌عنوان «یک مفهوم حقوقی و تبلور مستقیم^۲ از مفهوم عدالت» ذکر شده که دیوان موظف به اعمال آن در تعیین حدود دریایی است. اصل مذکور در تعیین حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی سیر سه‌مرحله‌ای را پشت سر گذارده و با عبور از رویکرد انصاف نتیجه‌گرا^۳ به وادی رویکرد انصاف اصلاحی و در نهایت به تعدیل آن پرداخته است. به‌نظر می‌رسد اصل انصاف و تأثیرات آن در رأی دیوان بین‌المللی حقوق دریاها^۴ در قضیه میانمار و بنگلادش نیز مورد توجه قرار گرفته و با طرح نظریه‌های جدید وارد وادی نوینی شده است که نیازمند تأمل و تعمق در این زمینه است. حال با توجه به این مسائل، مقاله پیش‌رو درصدد است تا توسعه و تحول اصل انصاف در تعیین حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی را از منظر آرای قضایی بین‌المللی بررسی کند.

1. ICJ, Gulf of Maine Mase (Canada/United States), 1984

2. Direct Emanation

3. Result-Oriented Approach

4. The International Tribunal for the Law of the Sea (ITLOS)

مفهوم و گونه‌شناسی اصل انصاف

قبل از تحلیل جایگاه اصل انصاف در تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی و بررسی تحول استفاده از آن، شناسایی مفهوم و گونه‌شناسی آن از اهمیت شایانی برخوردار است که در این مبحث تحلیل می‌گردد.

۱. مفهوم‌شناسی اصل انصاف

از لحاظ لغوی و مطابق با فرهنگ واژگان حقوقی جویس^۱، مفهوم قاعده انصاف عبارت است از قواعد رفتاری که در نظر یک فرد یا طبقه‌ای از افراد باید توسط افراد دیگر مورد احترام و تبعیت واقع شود (Jowitt, 2015: 724).

در اصطلاح حقوقی به‌طور کلی می‌توان گفت که اصل انصاف عبارت است از اصول کلی عدالت متمایز از هر سیستم خاص فلسفی حقوق یا قوانین داخلی هر کشوری (Lowe, 1988: 54). به تعبیری دیگر، انصاف به معنای نصف، عدالت و عقلانیتی است که به «اصول کلی حقوقی»^۲ منتسب می‌شود و به همین دلیل ممکن است اینکه چرا انصاف نباید تحت سیطره «اصول کلی حقوقی» قرار بگیرد، حیرت‌انگیز به نظر برسد (والاس و مارتین ارتگا، ۱۳۹۱: ۶۰).

در نظام حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی نیز، مفهوم عام انصاف به‌عنوان ابزاری برای برآورده ساختن مقتضیات عدالت واقعی در یک قضیه خاص، ناظر بر «انصاف به مفهوم خاص» و «کدخدانمشی» است که اولی به‌عنوان بخشی از حقوق، عبارت از مفهومی است که به موجب آن مرجع حل اختلافات با توجه به اوضاع و احوال قضیه و با هدف حصول نتیجه منصفانه، اغلب به تفسیر و اعمال مقررات موضوعه، بدون نیاز به رضایت طرفینی می‌پردازد. در صورت وجود رضایت طرفینی، مرجع مربوط با توجه به ملاحظات غیرحقوقی، مانند جغرافیایی یا اخلاقی، می‌تواند از مقررات موضوعه صرف‌نظر کرده، احکام خود را در مخالفت صریح با آنها صادر کند و این، ناظر بر مفهوم کدخدانمشی است (باقرزاده، ۱۳۸۷: ۴)؛ که تفاوت بارزی با موضوع اولی دارد و بیشتر به‌عنوان ابزار کار دیوان به‌عنوان یک منبع حقوقی خودنمایی می‌کند (ثریائی‌آذر، ۱۳۸۰: ۶۸).

۲. گونه‌شناسی اصل انصاف

در نظام حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی، مفهوم عام انصاف به‌عنوان ابزاری برای برآورده ساختن مقتضیات عدالت واقعی جلوه‌نمایی می‌کند (باقرزاده، ۱۳۸۷: ۷) که البته این موضوع بی‌ارتباط به گونه‌شناسی انصاف و نقش آن در قواعد حقوقی موجود نیست. مرسوم است که بین گونه‌های

1. Jowitt's Dictionary of English Law
2. General Principles of Law

متفاوت اصل انصاف تمایز قائل می‌شود، یا گونه‌های متفاوتی در تقسیم‌بندی انصاف می‌توان اعمال کرد. دسته‌بندی اصل انصاف شامل انصاف تعدیل^۱، انصاف تکمیلی^۲ و انصاف تصحیح^۳ است که برخی حقوقدانان قسمت دیگری را با عنوان «اصل صلاح‌دید و تصمیمات کدخدامنشانه» به این مجموعه افزوده‌اند که با استدلال‌های مطرح‌شده در بحث پیشین قابل پذیرش نیست. به هر حال هر دسته از تقسیم‌بندی‌های طرح‌شده ویژگی‌های متمایزکننده‌ای دارند. انصاف تعدیلی به منزله یک روش تفسیر قانون در اجرای آن است، که خاصیت تفسیر قاعده قانونی و تعدیل آن مهم‌ترین ویژگی‌اش است و در نتیجه برای تطابق قانون با موارد شخصی هر پرونده حقوقی کاربرد دارد (Akehurst, 1976: 801). در مقابل مفهوم انصاف تکمیلی در پر کردن شکاف قانون و قواعد حقوقی کاربرد دارد و استفاده می‌شود؛ به عبارت دیگر، نارسایی حقوق بین‌الملل و خلأ منطقی را پر می‌کند (Lowe, 1988: 56). انصاف تصحیحی نیز انصافی است که در عدول از قانون به منظور جبران کاستی‌های اجتماعی و حقوقی به کار می‌رود.^۴

با در نظر داشتن این تقسیم‌بندی و گونه‌شناسی، در حقوق بین‌الملل دریاها و تعیین حدود قلات قاره، انصاف تکمیلی و تصحیحی جایگاه ویژه‌ای دارند و در حقیقت امر در این وادی، این دو مفهوم از انصاف مورد توجه قرار گرفته است. البته باید توجه داشت که در وضع و تدوین هر قاعده باید هم تابع خرد جمعی بود و هم از واقعیات اجتماعی الهام گرفت، که در چنین مفهومی است که حقوق قالب و صورت معین پیدا می‌کند و در نتیجه امنیت را بر روابط اجتماعی حاکم می‌گرداند و موجب می‌شود که به شکلی برابر و یکسان بر همه افراد اعمال گردد (فلسفی، ۱۳۹۱: ۲۴). حال در هر نقطه‌ای که واقعیت‌های اجتماعی در نظر گرفته نشود، بی‌تردید انصاف در مفهوم تکمیلی و اصلاحی خویش می‌تواند این کار را انجام دهد و تحدید حدود قلات قاره نیز این رویه را پیموده است و دیوان بین‌المللی دادگستری به‌نوعی در این موضوع دست به قاعده‌سازی زده و نقص قانونی را با استفاده از قدرت و نفوذ آرای قضایی خویش پوشش داده است (کک‌دین و همکاران، ۱۳۸۳: ۷۵۶).

خاستگاه اصل انصاف و ضرورت طرح آن در تحدید حدود قلات قاره

به دلیل مطرح نبودن موضوع دادگاه‌های تالی و عالی در مراجع رسیدگی بین‌المللی (Harris, 2010: 56) و نداشتن برتری یا تفوق از این حیث بر همدیگر و از سوی دیگر تشتت احتمالی احکام و نظرهای آنها، ضرورت توجه به آرا و نظریات این مراجع و اصول مرعی در تصمیم‌گیری،

1. Equity infra legem

2. Equity praeter legem

3. Equity contra legem

4. See the Separate Judgment of Judge Ammoun in the North Sea Continental Shelf Cases, ICJ Rep., 1969, p. 3 at 139.

اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد و همین خصایص ضرورت شناسایی خاستگاه و نقش اصل انصاف را به‌عنوان یکی از اصول به‌کاررفته در این دادگاه‌ها، ناگزیر می‌نماید.

۱. خاستگاه اصل انصاف

ریشه‌های انصاف را در «نظام حقوقی کامن‌لا»^۱ می‌توان یافت و به‌نوعی ورود این اصل در حقوق بین‌الملل به‌سبب وامداری حقوق بین‌الملل از نظام حقوق کامن‌لاست. انصاف در طی دورهٔ اعمال و اجرا در حقوق انگلستان توانسته است قواعد پیچیده‌ای را برای خود ایجاد کند که مبنا و اساس رسیدگی‌ها قرار گرفته است. در واقع این قواعد اصولی نیستند که الزاماً باید در هر دعوا اعمال شوند، بلکه راهنمایی هستند در اعمال صلاحیت دادگاه و صدور حکم (عادل، ۱۳۸۹: ۱۸۲). بی‌تردید انصاف از سنت حقوق غربی نشأت گرفته که منشأ آن در دوران باستان است. درحالی‌که گفته می‌شود تمامی تجارب حقوق غرب به رم منتهی می‌شود، اما مبدأ جادهٔ انصاف در حقوق یونان باستان قرار دارد و ریشه‌های حقوقی آن در نظریات ارسطو مستتر است. عقاید وی ارتباط نزدیکی با مفهوم یونانی انصاف را به ما می‌آموزد. در میان یونانیان ارسطو اولین شخصی بود که انصاف را به‌عنوان «مفهومی حقوقی»^۲ به‌کار برد، چراکه پیش از آن در اندیشه‌های یونانیان مفهوم «حقوق»^۳ و «انصاف»^۴ به‌عنوان دو مفهوم متعارض بر یکدیگر جلوه‌گر بود (Hendel, 1996: 638) که این نظریه توسط ارسطو در این زمینه به چالش کشیده شد.^۵ خاستگاه و نظریات ارسطو در مسیری قدم برداشت که امروزه با تأسی به همین نظریات، یکی از ویژگی‌های اصل انصاف به آشکار و مبرهن بودن آن است (Lowe, 1988: 61).

انصاف با خاستگاه یونانی خویش و با رنگ و لعاب حقوقی خود، در حقوق بین‌الملل جایگاه خاصی دارد و در رویهٔ قضایی مقامی والا برای خود یافته است؛ البته شاید همین توجه کامن‌لا و حقوق بین‌الملل به رویهٔ قضایی است که انصاف را در هر دو نظام مطرح کرده، چراکه در نظام حقوق کامن‌لا و حقوق بین‌الملل توجه شایانی به رویهٔ قضایی شده است و نقش عدیده‌ای در

1. Common Law
2. Legal Concept
3. Law
4. Equity

۵. انصاف در نظر ارسطو استثنایی بر قانون نیست، بلکه تصحیح قانون با بار احساسی مثبت است. ارسطو در اخلاق نیکوماخوس بیان می‌دارد که سنگ‌هایی که دیوارهای لسبوس را می‌سازند، نابرابرند. به همین دلیل نمی‌توان اندازه‌گیری کرد که آیا انعطاف‌پذیرند یا خیر. نباید سنگ‌ها خود را با قاعده تطبیق دهند، بلکه قاعده باید با سنگ‌ها مطابقت کند. پس، از نظر ارسطو، قانون عادلانه است، اما انصاف در مفهومی که فراتر از قانون می‌رود، از آنجا که قضایای خاصی را در برمی‌گیرد و مفروض این است که در مورد چیزی که قانون نمی‌تواند انجام دهد اعمال می‌شود، از قانون عادلانه‌تر است. در نظر ارسطو، انصاف بیان قانون «عمیق‌تر و موثق‌تر» از قانون استاندارد است که آن را تصحیح و تکمیل می‌کند (امینی، ۱۳۹۵: ۳۴).

ایجاد قواعد حقوقی دارد و گاه قواعد جدیدی بر پایه رویه قضایی کشف شده و خود مبنای جدیدی برای حل اختلاف می‌شود^۱ و این نقش تا جایی اهمیت می‌یابد که این سیستم حقوقی را «قانون ساخته دست قضات»^۲ می‌خوانند (Shahabuddeen, 1996: 241).

۲. ضرورت طرح انصاف در تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی

در دهه‌های آخر قرن بیستم حقوق بین‌الملل دریاها به‌عنوان توسعه‌یافته‌ترین شاخه حقوق بین‌الملل شناخته شده است. در این دهه‌ها پرونده‌های دریایی بیشتر از دیگر پرونده‌ها در دستور کار دیوان بین‌المللی دادگستری بوده است. در واقع در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ این پرونده‌ها دیوان را کاملاً فعال کرده‌اند (Shinkaretskaia, 1988: 201). یکی از مواردی که پیوسته در حقوق بین‌الملل دریاها زمینه‌ساز اختلاف بوده و اصل انصاف در حل و فصل اختلافات مرتبط با آن نقش کلیدی ایفا کرده، منطقه فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی است.

منشأ ظهور مفهوم فلات قاره در سپهر حقوق بین‌الملل، اعلامیه معروف «ترومن»^۳ مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۵ است؛ این متن که یک اعلامیه یکجانبه است، موجد سابقه‌ای به نفع مطالبات دولتی شده که با ترجیح طریق یکجانبه بر فرایند کنوانسیون همه‌جانبه، قاعده‌ای عرفی را بنا نهاده و موجبات نیاز به تدوین بین‌المللی در این زمینه را فراهم آورده است. این اعلامیه چند اصل بنیادین را مطرح کرد که الهام‌بخش مطالعات «کمیسیون حقوق بین‌الملل»^۴ و بررسی‌های کنوانسیون ژنو ۱۹۵۸ شد. همه این اصول، سرمشق افراط‌کاری از جانب دولتهایی که بیشتر به منافع شیلاتی توجه داشتند، تا بهره‌برداری از مواد معدنی یا نفت، مورد پیروی قرار گرفت؛ در نتیجه چهارمین کنوانسیون ۱۹۵۸ به فلات قاره اختصاص یافت. بی‌شک از ۱۹۵۸ به بعد قاعده‌ای که به موجب آن دولت ساحلی بر فلات قاره خود حقوق حاکمانه دارد، واجد خصیصه‌ای عرفی است؛ آنچنان که دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشهور مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۶۹ مربوط به فلات قاره دریای شمال بیان می‌دارد: بنیان حق دولت ساحلی نسبت به فلات قاره‌اش را حاکمیت بر سرزمینی تشکیل می‌دهد که فلات قاره ادامه طبیعی آن در زیر

۱. سیستم حقوقی رومن-ژرمنی یک نظام حقوقی بسته است که هر اختلاف حقوقی باید با استناد به قاعده حقوقی موجود و حداکثر استفاده از مکانیسم تفسیر حل و فصل شود. در مقابل سیستم حقوقی کامن‌لا یک سیستم حقوقی باز است که در آن همیشه قواعد ماهوی لازم‌الاجرا وجود ندارد، بلکه این اعتقاد وجود دارد که برای یک وضعیت جدید، قاعده جدید وجود دارد و باید وجود داشته باشد، و قاضی باید با توسل به تفسیر قواعد و استفاده از تکنیک «تفکیک» در صورت خلأ حقوقی، بر پایه قواعد حقوقی قبلی قاعده جدید کشف و در حل و فصل قضایا آن را اعمال کند (رنه، ۱۳۶۴: ۳۵۶).

2. Judge Made Law

3. Harry S. Truman (May 8, 1884–December 26, 1972)

4. International Law Commission (ILC)

دریاست. مع ذلک در پی تحولاتی که در سومین کنفرانس ملل متحد در خصوص تعریف فلات قاره انجام یافت، دیوان مسیر رویه قضایی خود را تغییر داد.^۱

با توجه به مشکلاتی که تعریف فلات قاره در کنوانسیون ۱۹۵۸ داشت، کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها در ماده (۱) ۷۶ فلات قاره را تعریف کرده و بیان می‌دارد که «فلات قاره دولت ساحلی متشکل است از بستر و زیر بستر مناطق زیرآبی در ماورای دریای سرزمینی در امتداد دامنه طبیعی قلمرو زمینی کشور تا لبه بیرونی حاشیه قاره، یا در مواردی که لبه بیرونی قاره تا این مسافت نباشد تا مسافت ۲۰۰ مایل دریایی در خطوط مبدایی که برای تعیین عرض دریایی استفاده می‌شود». بدین ترتیب تعریف حقوقی فلات قاره کاملاً با تعریف جغرافیایی^۲ آن متفاوت است؛ یعنی مناطقی از بستر دریا که در ماورای حاشیه قاره است، مادام که داخل محدوده ۲۰۰ مایل از ساحل باشد، علاوه بر آن حاشیه قاره به مفهوم جغرافیایی آن، در ماورای محدود ۲۰۰ مایل مشروط به شرایط دیگر نیز است (چرچیل و لو، ۱۳۷۷: ۲۰۳). صرف نظر از معیار پیچیده زمین‌شناسی، مقرر شده که مرز مذکور نباید از ۳۵۰ مایل دریایی از مبدأ دریای سرزمین فراتر باشد یا از ۱۰۰ مایل دریایی در عمق ۲۵۰۰ متری بیشتر نشود.

باید توجه داشت که همین مقررات جدید در فلات قاره بعد از کنوانسیون ۱۹۸۲ و ضرورت‌های اصلاحی مقررات قبل از این کنوانسیون در قواعد حقوقی مرتبط با فلات قاره، اصلی‌ترین عواملی بوده‌اند که دیوان در برخی موارد ناگزیر به استفاده از اصل انصاف در این زمینه شده است. از سوی دیگر، رای استفاده از اصل انصاف، دیوان بین‌المللی دادگستری در

۱. برخی این اعتقاد دارند که ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری آرای قضایی را به‌عنوان منبع فرعی برای تعیین حقوق توصیف کرده است و معنی عبارت مذکور این است که آرای محاکم فقط قواعد را اعلام می‌دارند و توانایی قاعده‌سازی را ندارند (مقتدر، ۱۳۹۱: ۳۱)؛ اما باید متذکر شد که ادعای ایجاد قاعده حقوقی و توسعه حقوق بین‌الملل از سوی دیوان بین‌المللی شاید گزارف به‌نظر آید، زیرا علی‌القاعده دیوان بین‌المللی دادگستری باید اختلاف‌های بین دولت‌ها را براساس حقوق بین‌الملل حل‌وفصل کرده و در صورت خلأ قانونی از صدور رأی اجتناب کند، ولی دیوان فراتر از حل اختلاف، از طریق ایجاد رویه قضایی، در توسعه حقوق بین‌الملل مشارکت دارد. «توسعه» مفهومی است که تغییر و نوآوری را در خود دارد و تنها با اعمال قواعد حقوقی موضوعه امکان‌پذیر نیست، از این رو دیوان با عدول از رویکرد پوزیتیویستی، نقش جدیدی را در حقوق بین‌الملل برای خود ترسیم کرده است. دیوان بین‌المللی دادگستری با اتخاذ روشی همچون نظام حقوقی کامن‌لا، برای رویه قضایی اهمیت بیش از یک منبع فرعی قائل است و در صورت ضرورت در اصلاح و ایجاد قواعد حقوقی مشارکت می‌کند، لذا هر چند دیوان رکن قانون‌گذاری نیست، با توجه به توسعه‌نیافتگی حقوق بین‌الملل به‌عنوان یک‌شبه قانونگذار عمل می‌کند (حبیبی، شاملو و سوده، ۱۳۹۳: ۱۷).

۲. از لحاظ جغرافیایی، تمام خشکی‌های روی زمین توسط حاشیه‌ای در ژرفای کم زیر آب پهنای متوسط حدود ۱۶۰ کیلومتر احاطه شده که شیب این حاشیه در ابتدا کم و به‌تدریج زیاد می‌شود تا جایی که شیب یکباره زیاد شده و به‌صورت سکو به کف دریا می‌پیوندد. لبه خارجی این سکو اغلب در ژرفای ۲۰۰ متر ظاهر می‌شود که به آن فلات قاره یا سکوی ساحلی می‌گویند (میرحیدر و عسگری، ۱۳۸۲: ۱۰۰).

برخی موارد برای پوشش همین ضعفها، بدعتها و تحولاتی را پدید آورده است که حتی تعریف فلات قاره و شناسایی حقوق عرفی آن را نیز شامل می‌شود.^۱

تحولات اصل انصاف در تحدید حدود فلات قاره و منطقه

انحصاری اقتصادی

دریاها و نقاط مختلف آن نقش اساسی در تمدن بشری دارد و به‌وسیله دریا بوده است که در همه اعصار اکتشافات بزرگ و فتوحات بزرگ میسر شده و هر کس بر دریا تسلط یافته، بر دنیا حکومت کرده است؛ البته غیر از وسیله ارتباط، دریا از لحاظ منبع تغذیه بشر هم حائز اهمیت است و از دیرزمان در زندگی بسیاری از ملل چه اقوام دوره توحش و چه ملل متمدن و متمدنی، صید ماهی از اشتغالات مهم بوده و در عصر حاضر ماهی خوراک اساسی عده کثیری از ملل همه قاره‌هاست (متین‌دفتری، ۱۳۸۷: ۱۰). از سوی دیگر، در زمان حاضر استخراج مواد و منابع معدنی، به خصوص نفت و گاز، اهمیت بسیار اساسی دارد و از آنجا که اکثریت این منابع در فلات قاره است، تحدید حدود آن در کشورهای مجاور از اهمیت شایانی برخوردار است، چراکه با نقص قواعد حقوقی در این زمینه از طرفی و از سوی دیگر تطابق‌پذیری برخی از این حقوق با موارد مورد اختلاف، رجوع به اصل انصاف در حل این اختلافات به‌وفور دیده می‌شود، که البته این اصل در مسیر اعمال خویش در تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی مراحل را پیموده است که در ادامه تحلیل می‌شود.

۱. رویکرد انصاف نتیجه‌گرا^۲

توجه به اصل انصاف در رویکردها و دیدگاه‌های دکترین در دهه ۷۰ قرن بیستم میلادی به‌وضوح دیده می‌شود، آنجا که «آروید پارادو»^۳ نماینده دائم «مالت»^۱ در سازمان ملل متحد در

۱. تعریف فلات قاره و شناسایی حقوق عرفی دولت ساحلی بر فلات قاره در قضیه فلات قاره دریای شمال و تدوین آن در ماده‌های ۱ و ۳ کنوانسیون فلات قاره و ماده‌های ۷۴ و ۸۳ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها و تعریف حق عبور بی‌ضرر در قضیه «کانال کورفو» وارد بند ۴ ماده ۱۶ کنوانسیون ژنو ۱۹۵۸ و گسترش آن در دریای سرزمینی و آب‌های داخلی بند «ب» ماده ۱۸ کنوانسیون ۱۹۸۲ شد. تعریف تنگه بین‌المللی در قضیه «کانال کورفو» و تأکید بر بعد بین‌المللی تحدید حدود نواحی دریایی و توجه به منافع اقتصادی در قضیه ماهیگیری انگلستان و نروژ و همچنین تعیین خط مبدأ مستقیم در تنگه بین‌المللی تقنین قضایی محسوب می‌شود. اهمیت رویه قضایی دیوان در صدور آرای منصفانه در اعمال اصل منصف و حمایت از محیط زیست دریایی ابعاد دیگر نقش دیوان را برجسته‌تر می‌کند (Sepúlveda-Amor, 2010: 7-12).

2. Result-Oriented Approach

3. Arvid Pardo

۱۷ اوت ۱۹۶۷ در بیست و دومین اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل در نطق مفصل خود خاطرنشان می‌سازد که «حقوق حاکم بر محدوده خارج از حوزه صلاحیت ملی دولت ساحلی باید بر اصولی «نو» و «منصفانه و اخلاقی» استوار باشد (جمالی، ۱۳۹۰: ۸۰)؛ از این رو در همین راستاست که انصاف پای در وادی حقوق بین‌الملل دریاها می‌نهد و در گام اول رویکردی نتیجه‌گرا بر خود می‌گیرد و بعداً تحولاتی را طی می‌کند.

۱.۱. طرح رویکرد انصاف در فرایند نتیجه‌گرایی

طرح رویکرد انصاف در تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی به قضیه فلات قاره دریای شمال نزد دیوان بین‌المللی دادگستری برمی‌گردد. دیوان در این قضیه با بیان اینکه قضات دیوان هرچند در شیوه استدلال حقوقی خود آزادند، تصمیماتشان باید صحیح و در نتیجه در یک مفهوم ساده منصفانه باشد؛ به طرح رویکرد انصاف در تحدید حدود فلات قاره می‌پردازد.

در پرونده فلات قاره دریای شمال، دادگاه قاعده «فاصله متساوی/شرایط خاص»^۲ را به‌عنوان یک شیوه عرفی تحدید حدود رد کرد و در نتیجه به این سوی رهنمون شد که مقررات ماده ۶ کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو نمی‌تواند به‌عنوان قاعده عرفی حقوق بین‌الملل قلمداد شود (North Sea Continental Shelf, 1969: paras. 60-81). به‌عنوان مرکز هسته اصلی برای تحدید حدود قرار داده و بیان می‌کند که تحدید حدود باید مورد توافق کشورهای ذی‌نفع باشد و این چنین توافقاتی باید مطابق با اصول منصفانه باشد (North Sea Continental Shelf, 1969: para.85) و حقوق بین‌الملل عرفی در نفس خود به اعمال اصول منصفانه احتیاج دارند و در این زمینه مسافت متساوی تنها یکی از روش‌های دستیابی به نتیجه منصفانه است (North Sea Continental Shelf, 1969: paras. 89-90). این موضوع در پرونده فلات قاره دقیقاً غیرقابل اعمال بود و دلیل اصلی آن نیز عدم حصول به چنین نتیجه‌ای بود. (Lowe & Tzanakopoulos, 2013:14)

پرونده فلات قاره دریای شمال از آن جهت که برای اولین بار مفهوم انصاف را در تحدید حدود فلات قاره، منطقه انحصاری اقتصادی و به‌طور کلی در حقوق بین‌الملل دریاها مطرح می‌کند، اهمیت اساسی دارد (Sepúlveda-Amor, 2010: 11). در این قضیه اوضاع و احوال ذی‌ربط در خصوص اصل منصفانه شامل عوامل زیر می‌شد:

الف) شکل کلی سواحل طرفین و نیز وجود هر گونه مختصات ویژه یا غیرمعمول؛
ب) ساختار فیزیکی و زمین‌شناختی مناطق ذی‌ربط فلات قاره تا اندازه‌ای که معلوم و شناخته‌شده یا به‌راحتی قابل احراز است و منابع طبیعی این مناطق؛

1. Malta
2. Equidistance/Special circumstance

ج) عنصر میزان معقولی از «تناسب»^۱ با در نظر گرفتن گستره مناطق فلات قاره متعلق به دولت ساحلی و طول ساحل آن، که در مسیر کلی خط ساحلی اندازه‌گیری می‌شود؛
 د) هر گونه تحدید حدود بالفعل یا بالقوه دیگر میان دولت‌های مجاور در آن منطقه.
 همان‌گونه که به‌وضوح دیده می‌شود و در همه رویکردهای سه‌گانه اصل انصاف مدنظر بوده است، یکی از اساسی‌ترین نکات مورد توجه در بحث اصل انصاف، توجه به اوضاع و احوال مرتبط است که در این قضیه نیز دیده می‌شود؛ البته با این تفاوت نسبت به سایر رویکردهای حادث متعاقب که در این پرونده از نظر دیوان تحدید حدود دریایی باید تنها دستیابی به نتایج منصفانه مدنظر باشد و این همان رویکرد انصاف نتیجه‌گرا یا انصاف مستقل است.

۱. ۲. بسط رویکرد انصاف نتیجه‌گرا

در سال ۱۹۸۲ دیوان بین‌المللی دادگستری اصل انصاف را برای تشخیص قواعد حاکم بر تحدید مرز فلات قاره میان کشورهای مجاور تونس و لیبی^۲ به کار برد. هر یک از این کشورها از دیوان خواسته بودند مطابق قضیه فلات قاره دریای شمال، به هر کدام از آنها تمام بخش‌هایی از فلات قاره را که امتداد طبیعی سرزمین خشکی آن به داخل دریا و زیر آن را تشکیل می‌دهد، واگذار کند. لیبی معتقد بود امتداد طبیعی سرزمین خشکی آن در مسیر شمالی حرکت می‌کند و در مقابل تونس معتقد بود امتداد طبیعی سرزمین خشکی آن سمت شرق حرکت می‌کند (Tunisia/Libya, 1982: para.15). دیوان در این قضیه و در بند ۷۰ این رأی به تبیین اظهارات خویش در مورد امتداد طبیعی فلات قاره پرداخته و بیان می‌دارد که تحدید حدود منصفانه و تعیین محدوده فلات قاره مترادف هم نیستند و در همین زمینه متذکر می‌شود که نتیجه منصفانه هدف و اصل انصاف تابع این هدف است. البته این رأی مورد مخالفت و انتقاد برخی قضات دیوان بین‌المللی دادگستری قرار گرفته و «قاضی ادا»^۳ در نظریه مخالف خود در بند ۱۵۷ این رأی آن را گرفتار ذهنی‌گرایی کدخدانمنشانه تعریف کرده است.
 پرونده دیگری که رویکرد انصاف نتیجه‌گرا را بسط و گسترش داده، قضیه کانادا و ایالات متحده در اختلاف مرزی دریایی موسوم به «پرونده خلیج مین»^۴ است. در این پرونده فارغ از مسائل ماهوی دیگر، طرفین قبول داشتند که هنجار بنیادین مستلزم تحدید حدود مطابق اصول منصفانه است، که با در نظر گرفتن اوضاع و احوال ذی‌ربط در منطقه، راه‌حلی منصفانه به‌بار می‌آورد (Gulf of Maine Case, 1984: para.99). در این قضیه دیوان فعالیت‌های ماهی‌گیری، کشتیرانی، دفاعی، اکتشافات و بهره‌برداری را تحت عنوان وضعیت ذی‌ربط در

1. Proportionality

2. ICJ, Continental Shelf Case (Tunisia/Libya), 1982

3. Oda

4. ICJ, Gulf of Maine Case (Canada/United States), 1984

راستای اصول منصفانه نمی‌داند و در نهایت شعبه دیوان پس از ایجاد مرزی پیشنهادی، آن را مورد بررسی مجدد قرار می‌دهد تا منصفانه بودن آن را بسنجد؛ از این رو به این نتیجه نائل می‌شود که با توجه به وجود اتباع ایالات متحده در کرانه این خلیج و درخواست کانادا برای در نظر گرفتن ابعاد اجتماعی - اقتصادی، حفظ الگوهای ماهی‌گیری حیاتی برای سواحل کانادا، خط پیشنهادی نتیجه منصفانه به‌بار آورده است یا خیر (Shinkaretskaia, 1988: 209).

پس از قضایای «فلات قاره دریای شمال»، «تونس/لیبی» و «خلیج مین»، پرونده دیگری در دیوان مطرح شده که رویکرد انصاف نتیجه‌گرا را بسط داده و شاید به‌نحوی نقطه عزیمت رویکرد انصاف نتیجه‌گرا به رویکرد انصاف اصلاحی بوده است یا به تعبیر بهتر میخ را بر تابوت تئوری انصاف نتیجه‌گرا کوبیده و ضرورت طرح رویکرد انصاف اصلاحی را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. این پرونده که به «قضیه فلات قاره لیبی/مالت»^۱ مشهور است، در سال ۱۹۸۵ مورد قضاوت دیوان قرار گرفته و دیوان پذیرفته است که باید تحدید حدود از طریق اعمال اصل انصاف صورت پذیرد و این نظر را رد کرده که روش خط منصف همواره باید به‌کار رود یا تنها نقطه مجاز عزیمت است (بی‌سون و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۲۵). در این پرونده «دیوان نمی‌تواند بپذیرد که حتی به‌عنوان قدم اولیه در ترسیم خط تحدید حدود شیوه خط منصف، شیوه‌ای است که باید لزوماً به‌کار رود و نیز این شیوه تنها شیوه مناسب برای تحدید حدود نبوده و تنها نقطه مجاز شروع و حرکت نیست» (Libya-Malta Continental Shelf Case, 1985: para.43).

با اندک تأملی در پرونده اخیر، مشخص می‌شود که دیوان در رأی این قضیه، در راستای تحول انصاف از مسیر حرکت‌های خلاف قاعده حقوق یا به تعبیری جسورانه‌تر نتیجه‌گیری‌های بی‌منطق، موردی و دلخواهی به سمت قاعده‌مند ساختن این اصل حرکت کرده است؛ چراکه دیوان و سایر مراجع در رویه‌ها و تصمیمات بعدی معمولاً با یاری جستن از روش رویکرد انصاف اصلاحی از شیوه خط منصف استفاده کرده و سپس آن را با اوضاع و احوال مرتبط تعدیل کرده‌اند.

۲. رویکرد انصاف اصلاحی

پس از قضایایی که دیوان بین‌المللی دادگستری در آنها از رویکرد انصاف نتیجه‌گرا استفاده کرد، قواعد مرتبط با تحدید حدود قلات قاره و حتی در نگاهی کلی‌تر مناطق دریایی، در قضایای مغشوشی به‌سر برده و نیازمند تنویر بودند، چنانکه «گیلبرت گیوم»^۲ رئیس وقت دیوان بین‌المللی دادگستری در سخنرانی خود در کمیته ششم مجمع عمومی سازمان ملل یادآور شده بود که رویه قضایی و حقوق معاهده‌ای چنان پیش‌بینی‌ناپذیر شده بود و بحث و مناقشه گسترده‌ای در گرفته بود که آیا همچنان قواعدی بر تحدید حدود حکمفرماست، یا آنکه تحدید حدود به نام

1. ICJ, Libya-Malta Continental Shelf Case (1985)

2. Gilbert Guillaume

انصاف در وادی گمراهی افتاده است (ICJ Press Release, Oct.31, 2001). همین فرایند سبب شد که دیوان در ادامه از رویکرد انصاف اصلاحی استفاده کند. برخلاف رویکرد انصاف نتیجه‌گرا که بر حداکثر میزان انعطاف‌پذیری حقوق تحدید حدود دریایی تأکید داشت و در این زمینه حتی قواعد و اصول مدون را نادیده می‌انگاشت، در رویکرد انصاف اصلاحی اعمال انصاف اصول و قواعد را نادیده نمی‌انگارد و بر مبنای نظم قضایی خاصی این اصل را اعمال می‌کند.

ریشه‌های رویکرد انصاف اصلاحی را می‌توان در رأی مرجع داوری در قضیه فلات قاره انگلیس و فرانسه ۱۹۷۷ جست که متعاقب آن در حکم «قضیه یان ماین» (دانمارک علیه نروژ ۱۹۹۳) آمده است؛ آنجا که دیوان با استناد به رأی داوری مذکور در این قضیه بیان می‌دارد که با توجه به مرز فلات قاره در قضیه حاضر، حتی اگر لازم باشد که هم ماده ۶ کنوانسیون ۱۹۵۸ و هم حقوق عرفی راجع به فلات قاره را به دلیل توسعه آن در قضایای تصمیم‌گیری شده اعمال کنیم، مناسب است که با خط میانه به‌عنوان خط موقتی رسیدگی را آغاز کنیم و سپس جویا شویم که آیا «اوضاع و احوال خاص»^۱ تعدیل و تغییر را در آن ضروری می‌نماید (Greenland v. Jan Mayen Case, 1993: para.46) همان‌گونه که بیان شد، این همان شیوه‌ای است که رویکرد انصاف اصلاحی خوانده می‌شود و مبنای آن بر تعدیل و تغییر در خط منصف یا میانه موقتی، براساس «اوضاع و احوال خاص» است، که در این رأی با وامداری از حکم داوری در قضیه فلات قاره انگلیس و فرانسه مورد تأکید قرار گرفته است^۲ و در همین زمینه دیوان بیان داشته که جای شگفتی نیست اگر یک خط منصف قاعده «اوضاع و احوال خاص»، در مورد سواحل متقابل اعمال شود، نتایج مشابه بیشتری به‌عنوان اصول منصفانه قاعده اوضاع و احوال مرتبط به‌دست دهد، که این می‌تواند در مناطق دریایی مانند منطقه ماهی‌گیری یا موارد مرز مشترک یا فلات قاره مصداق داشته باشد. (Greenland v. Jan Mayen Case, 1993: para.56)

مصادیق بعدی رویکرد انصاف اصلاحی در رویه قضایی را می‌توان در رأی داوری میان یمن و اریتره مشاهده کرد. در این پرونده رویکرد انصاف اصلاحی براساس مواد ۷۴ و ۸۳ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاهای^۳ اعمال شده است- (Eritrea v. Yemen Arbitration, 1999: paras.131)

1. Special Circumstances

۲. در این مورد از نظر مرجع داوری به‌جای توسل به یک معیار کاملاً متفاوت از تحدید حدود، باید نه‌تنها قواعد عرفی حاکم بر فلات قاره اعمال شود، بلکه رویه طرفین نیز باید برای حصول به یک روش تعدیلی یا تغییری در روش خط منصف مدنظر قرار گیرد (The Anglo-French Continental Shelf Arbitration, 1977: para.70)

۳. ماده ۷۴: تعیین حدود منطقه انحصاری اقتصادی بین کشورهای مقابل یا مجاور.

۱. برای دستیابی به راه‌حل منصفانه، حدود منطقه انحصاری اقتصادی بین کشورهای دارای سواحل مقابل یا مجاور طبق توافق و قرارداد آنها براساس حقوق بین‌الملل به‌نحو مذکور در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری تعیین خواهد شد.

۲. اگر ظرف مدت زمان متعارف توافقی حاصل نشود، کشورهای مربوطه به روش‌های مذکور در قسمت ۱۵

132). در سیر تاریخی این فرایند، در قضیه قطر علیه بحرین در سال ۲۰۰۱ میلادی نیز دیوان بین‌المللی دادگستری قابلیت اعمال رویکرد انصاف اصلاحی را به‌عنوان حقوقی عرفی در تحدید حدود دولت‌های دارای سواحل مجاور می‌پذیرد (91: 2001, Qatar v. Bahrain Case).

فارغ از پرونده‌های مشروح، رویه استفاده از انصاف اصلاحی در قضیه «کامرون علیه نیجریه» در سال ۲۰۰۲ در اعمال رویکرد انصافی مطابق با مواد ۷۴ و ۸۳ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها مشاهده می‌شود (288-290: paras. Cameroon v. Nigeria, 2002)، البته این موارد بیانگر خلاقیت دیوان در اجرای یک تحدید حدود خاص در مسیر تکمیل کردن مواد مذکور است، چراکه در این مواد به هیچ‌گونه طریق تحدید حدود خاص اشاره نشده است، ولی دیوان با استناد و با استفاده از ظرفیت این مواد، به ابداع شیوه‌ای خاص برای تحدید حدود فلات قاره مطابق با اصل انصاف و ظرفیت‌های آن دست یازیده است که در حقیقت امر یک توسعه و به‌نوعی تعدیل و حتی قاعده‌سازی نیز محسوب می‌شود.

مورد دیگری که در رویه قضای بین‌المللی در خصوص اعمال رویکرد انصاف اصلاحی می‌توان مشاهده کرد، داوری سال ۲۰۰۶ میان «باربادوس و توباگو» است. دیوان بین‌المللی داوری^۱ در فحوای رأی این پرونده اشاره داشته است که لازمه پرهیز از تحدید حدود دلبخواهی، آن است که روش استفاده‌شده با میزانی از قطعیت آغاز شود و «خط منصف» به‌طور

این کنوانسیون متوسل خواهند شد.

۳. تا حصول توافق مقرر در بند ۱، کشورهای مربوطه به روح تفاهم و همکاری تلاش همه‌جانبه خواهند کرد تا ترتیبات موقت قابل اجرا منعقد کنند، و در این دوره انتقال رسیدن به توافق نهایی را به مخاطره یا تعویق نیندازند. این ترتیبات موقت به تعیین حدود نهایی خدشه وارد نخواهند کرد.

۴. در مواردی که یک قرارداد لازم‌الاجرا بین کشورهای مربوطه وجود دارد موضوعات مربوط به تعیین حدود منطقه انحصاری اقتصادی مطابق با مقررات آن تصمیم گرفته خواهد شد.

ماده ۸۳: تعیین حدود فلات قاره بین کشورهای مقابل یا مجاور:

۱. برای دستیابی به راه‌حل منصفانه، حدود فلات قاره بین کشورهای دارای سواحل مقابل یا مجاور طبق توافق و قرارداد آنها براساس حقوق بین‌الملل به‌نحو مذکور در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری تعیین خواهد شد.

۲. اگر ظرف مدت زمان متعارف توافقی حاصل نشود، کشورهای مربوطه به روش‌های مذکور در قسمت ۱۵ این کنوانسیون متوسل خواهند شد.

۳. تا حصول توافق مقرر در بند ۱، کشورهای مربوطه به روح تفاهم و همکاری تلاش همه‌جانبه خواهند کرد تا ترتیبات موقت قابل اجرا منعقد کنند، و در این دوره انتقال رسیدن به توافق نهایی را به مخاطره یا تعویق نیندازند. این ترتیبات موقت به تعیین حدود نهایی خدشه وارد نخواهند کرد.

۴. در مواردی که یک قرارداد لازم‌الاجرا بین کشورهای مربوطه وجود دارد، موضوعات مربوط به تعیین حدود فلات قاره مطابق با مقررات آن تصمیم گرفته خواهد شد.

1. Permanent Court of Arbitration (PCA)

ویژه‌ای این امر را مشروط به اصلاحات بعدی موجه، تضمین کند (Barbados v. Trinidad and Tobago Arbitration, 2006: para.306) که باز در همین پرونده رویکرد انصاف اصلاحی براساس مواد پیش گفته دیده می‌شود. در رویه داوری «گینه و سورینام» در سال ۲۰۰۷ نیز دیوان دائمی داوری بر اینکه خط منصف موقتی باید با توجه به اوضاع و احوال مرتبط برای دستیابی به راه‌حلی منصفانه تنظیم شود (Guyana v. Suriname Arbitration, 2007: para. 342)، پافشاری می‌کند و رویکرد انصاف اصلاحی را قوت می‌بخشد. در ادامه رویه قضایی در خصوص استفاده از رویکرد انصاف اصلاحی برای تحدید حدود فلات قاره، پرونده «نیکاراگوئه علیه هندوراس»^۱ به چشم می‌خورد که در این پرونده نیز دیوان با اشاره به قضیه قطر علیه بحرین به رویکرد انصاف اصلاحی خویش ادامه می‌دهد.

۳. تعدیل رویکرد انصاف اصلاحی

در مرحله گذار از پرونده‌های مطروحه در مبحث قبل، رویکرد انصاف اصلاحی وارد مرحله‌ای دیگری می‌شود که نگارنده آن را به «انصاف اصلاحی تعدیل شده» تعبیر می‌کند، چراکه دیوان بین‌المللی دادگستری در مسیر اعمال روش خط منصف موقتی براساس اوضاع و احوال مرتبط برای تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی، مرحله سه‌گانه‌ای را معرفی می‌کند و قوام می‌بخشد؛ که در فاز عملیاتی، انجام تحدید حدود، انصاف اصلاحی را تعدیل می‌کند و به سهولت آن می‌انجامد.

آغاز تعدیل رویکرد انصاف اصلاحی را در قضیه «پرونده رومانی علیه اوکراین در سال ۲۰۰۹»^۲ می‌توان دید. در این قضیه، دیوان رویکرد انصاف اصلاحی را در تحدید حدود یک مرز مشترک دریایی اعمال کرد و تبعیت از اصل انصاف به‌عنوان وظیفه برای دیوان ترسیم شد و در همین زمینه بیان داشت که روند تحدید حدود دریایی به سه مرحله تقسیم می‌شود: نخست: ایجاد یک خط منصف موقتی؛

دوم: بررسی اوضاع و احوال مرتبط به‌منظور «جابجایی»^۳ یا «تنظیم»^۴ خط موقت؛ سوم: سرانجام و در مرحله آخر، دیوان با انجام آزمون عدم تناسب^۵، ارزیابی می‌کند که آیا اثر خط تنظیم شده، به‌گونه‌ای است که سهم طرفین از منطقه مربوطه به‌طور چشمگیری با طول سواحل مربوطه آنها نامتناسب است (Romania v. Ukrain Case, 2009: 103). همان‌گونه که مشاهده می‌شود، دیوان در این رأی نیز همان رویکرد انصاف اصلاحی را به‌کار

1. ICJ, Nicaragua v. Honduras, 2007.
2. ICJ, Romania v. Ukrain Case, 2009
3. Shifting
4. Adjustment
5. Disproportionality Test

برده، اما موضوعی که سبب تعدیل این رویکرد شده است، بحث بهره‌مندی از معیار «تسهیم نامناسب»، ابزاری برای بررسی مستلزم تعدیل بودن یا نبودن خط تحدید حدود است؛ چراکه می‌خواهد به این نتیجه دست یابد که آیا خط تحدید حدود معین موجب تسهیم نامناسب عمده در منافع میان دو دولت یا طرفین همجوار شده است یا خیر.

پس از رأی پرونده رومانی علیه اوکراین توسط دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان بین‌المللی حقوق دریاهای نیز در اولین و تنها موردی که در خصوص مرزهای دریای به صدور رأی پرداخته است (قضیه بنگلادش/میانمار)^۱، اصل انصاف و ضرورت دستیابی به نتیجه منصفانه را مورد توجه ویژه قرار داده است؛ در این پرونده دیوان اعلام کرده که برای دستیابی به نتیجه منصفانه در تحدید حدود باید براساس مواد ۷۴ و ۸۳ کنوانسیون حقوق دریاهای عمل کرد (دهقانی، ۱۳۹۴: ۱۱۰)؛ البته در این قضیه دیوان از تئوری سه‌مرحله‌ای استفاده نکرده، ولی رویکرد انصاف‌اصلاحی در این رأی نیز قابل مشاهده است. تأکید بر «ناحیه خاکستری»^۲ به‌عنوان منطقه‌ای واگذار شده برای تحدید حدود به طرفین مجاور و متعارض، توسعه و بدعت دیگری از دیوان بین‌المللی حقوق دریاهاست که تحت تأثیر اصل انصاف اتفاق افتاده است.

دیوان برای ترسیم مرز دریایی در پرونده کلمبیا-نیکاراگوئه (۲۰۱۲) نیز اشاره می‌کند که باید شرایط و اوضاع و احوال مؤثر را برای دستیابی به نتیجه منصفانه مدنظر قرار داد. به اعتقاد دیوان در این رأی، هدف از تحدید حدود آن است که به نتیجه منصفانه‌ای دست یابیم نه لزوماً به تقسیم‌بندی از مناطق دریایی (Nicaragua v. Colombia, 2012: paras. 190-193).

بهره‌جویی از روش ابداع شده در پرونده رومانی علیه اوکراین توسط دیوان بین‌المللی دادگستری در «پرونده اختلاف مرزی پرو علیه شیلی»^۳ نیز دیده می‌شود. در این پرونده دیوان برای تحدید حدود مرز دریای این دو دولت، از روش سه‌مرحله‌ای بهره برد که این روش را در قضیه رومانی علیه اوکراین ابداع کرده بود. دیوان برای نخستین بار، نقطه مبنا را ۸۰ مایل دور از ساحل تعیین کرد تا براساس این نقطه مبنا به ترسیم خط منصف برای تحدید حدود دریایی

۱. قضیه تحدید حدود مرز دریایی فیما بین بنگلادش و میانمار در خلیج بنگال دومین موردی است که بعد از قضیه کشتی سایگا (Saiga case, 1999)، دیوان بین‌المللی حقوق دریاهای وارد در ماهیت دعوا شده و نخستین موردی است که در آن دیوان به تحدید حدود مرزهای دریایی پرداخت. در این قضیه از دیوان خواسته شده بود مرزهای دریایی فیما بین بنگلادش و میانمار در مورد دریای سرزمینی، منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره مابین دو کشور در محدوده و رای ۲۰۰ مایل مورد توجه قرار گیرد (Churchill, 20012: 138).

2. Gray Area

منظور از این ناحیه، محدوده‌ای است که در واقع نظر دیوان در زمینه چگونگی تحدید آن ابراز نشده و به قولی رنگ مشکی یا سفید بر خود نگرفته و دیدگاه دیوان نسبت به آن خاکستری بوده و تحدید آن به دولت‌های مجاور واگذار شده است.

3. ICJ, Peru v. Chile (Maritime Dispute), 2014

بپردازد. دیوان در این زمینه، با اشاره به رویه قضایی خود شرح می‌دهد که بسیاری از نقاط مبنا برای تحدید حدود از خط پست‌ترین جزر اندازه‌گیری نمی‌شوند، بلکه در نقطه‌ای دور از ساحل تعیین می‌شوند. دیوان نتیجه می‌گیرد که یک نقطه ۸۰ مایلی از خط پست‌ترین جزر آب در عرض جغرافیایی دو دولت به‌عنوان نقطه A مشخص می‌شود. از این نقطه مبنا، خط منصف برای تحدید حدود دریایی به‌عنوان نقطه B نصب می‌شود و سپس از خطوط مبدأ شیلی یک فاصله ۲۰۰ مایلی رسم می‌شود که نقطه C خواهد بود. دیوان در این قضیه مختصات دقیق جغرافیایی را اندازه نمود، از این‌رو، دیوان از طرفین انتظار دارد که با توجه به حکم دیوان و حسن همجواری، طرفین مختصات دقیق جغرافیایی مرزهایشان را تعیین کنند (Peru v. Chili, 2014: 5). در واقع به‌نظر می‌رسد که دیوان بعد از طی مراحل رویکرد انصاف نتیجه‌گرا و رویکرد انصاف اصلاحی به درجه‌ای از بلوغ نائل آمده است که با این شیوه بدیع می‌تواند مشکلات به‌وجودآمده در مسیر تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی را سامان بخشد؛ که بی‌تردید راه‌آورد اعتماد به رویکرد اصل انصاف و بهره‌گیری از آن در خلأ مقررات حقوقی و به‌نوعی ترجیح عدالت به حقوق است؛ چراکه رویکرد انصاف اصلاحی چارچوب بهتری برای توازن میان قابلیت پیش‌بینی و انعطاف‌پذیری را ارائه می‌دهد (تاناکا، ۱۳۹۵: ۳۱۷).

نتیجه‌گیری

اصل انصاف، از مهم‌ترین اصول مورد استفاده در تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی است که اعمال و وجود آن در مناطق مذکور مرهون رویه قضای بین‌المللی است. بی‌تردید طرح اصل انصاف و اصول منصفانه در ماده ۸۳ کنوانسیون حقوق دریاهای ۱۹۸۲ از دستاوردهای رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه فلات قاره دریای شمال بوده و طرح و نوآوری اجرای آن توسط آرای دیوان بین‌المللی دادگستری به‌دست آمده است.

اصل انصاف در تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی در آرای مختلف قضایی بین‌المللی مراحل متفاوتی را پیموده است؛ نخستین رویکرد با طرح اصل انصاف در قضیه «فلات قاره دریای شمال» مشاهده می‌شود که از آن به اصل انصاف نتیجه‌گرا تعبیر می‌شود. اصل انصاف در این قامت پیراهن نتیجه‌گرایی بر خود پوشیده است و اوضاع و احوال حاکم بر قضیه به طریقی مورد توجه قرار می‌گیرد که به نتیجه منصفانه ختم شود؛ اما در سیر تاریخی بهره‌مندی رویه قضایی بین‌المللی از این تئوری، آرای قضایی در وادی دلیخواهی و تفسیرهای گوناگون و بعضاً خلاف قاعده، گرفتار گرداب بی‌قاعدگی شدند؛ از این‌رو دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «لیبی/مالت» با اینکه از رویکرد انصاف نتیجه‌گرا بهره‌مند می‌شود، ولی در نقطه عزیمت به‌سوی رویکرد انصاف اصلاحی قدم برداشته و در نهایت امر در قضیه «یان ماین

۱۹۹۲» اصل انصاف اصلاحی را جایگزین انصاف نتیجه‌گرای گرفتار در آشفتگی می‌کند. در رویکرد جدید برخلاف رویکرد نتیجه‌گرا که حداکثر میزان انعطاف‌پذیری حقوقی تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی را در نظر می‌گیرد و حتی اصول مدون را زیر پا می‌گذارد، تعدیل و تغییر در اعمال اصل انصاف براساس اوضاع و احوال خاص مدنظر قرار می‌گیرد و به تعبیری بهتر خط منصف موقتی ترسیم شده و سپس با توجه به اوضاع و احوال خاص منصفانه بودن آن مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گیرد؛ البته این روش نیز با اشکالاتی در مرحله عمل مواجه می‌شود، تا اینکه دیوان در «رأی رومانی علیه اوکراین» در سال ۲۰۰۹ با ابداع یک روش سه‌گانه و استفاده از معیار «عدم تناسب» در مرحله امتحان منصفانه بودن عمل، به کارایی رویکرد اصل انصاف اصلاحی کمک شایانی کرده و رویکرد انصاف اصلاحی تعدیل‌شده را مطرح می‌کند.

با طرح رویکرد انصاف اصلاحی، دیوان بین‌المللی دادگستری ذهنی بودن، عدم قابلیت پیش‌بینی و بی‌توجهی به قواعد مشخص و در نهایت کاهش هنجاری بودن تحدید حدود دریایی را که در رویکرد انصاف نتیجه‌گرا مطرح بوده است، اصلاح کرده و به درجه‌ای از بلوغ نائل شده است. در مرحله اول تحدید حدود، «خط منصف موقتی» را در نظر گرفته و سپس انصاف (برخلاف رویکرد نتیجه‌گرا)، پای به عرصه می‌گذارد و منصفانه بودن یا غیرمنصفانه بودن را مشخص کرده و با تعدیل رویکرد انصاف اصلاحی با یاری جستن از روش معیار عدم تناسب، از نتایج غیرمنصفانه جلوگیری می‌کند؛ که در نتیجه ضعف رویکرد انصاف اصلاحی را با تعدیل آن از بین می‌برد و به‌نوعی قواعد حقوقی را وارد حیطة اصل انصاف می‌کند یا به تعبیری بهتر انصاف را قاعده‌مند می‌سازد.

در پایان بحث باید خاطرنشان ساخت که آرای قضایی بین‌المللی با توسل به رویکرد انصاف اصلاحی در واقع انصاف را در معنی «انصاف تکمیلی و تصحیحی» به‌کار برده‌اند و همین موضوع مسئله‌ای بود که بی‌توجهی به آن در دوران حکومت رویکرد انصاف نتیجه‌گرا کاملاً مشهود بوده است؛ البته در هر یک از سه رویکرد بیان شده شاخصه‌هایی وجود داشته و بالطبع نقاط قوت و ضعف نیز وجود دارد که در جدول ذیل تبیین شده است.

رویکردهای اصل انصاف در آرای قضایی بین‌المللی	رویه قضایی موجد رویکرد	نقاط ضعف رویکرد	نقاط قوت رویکرد
رویکرد انصاف نتیجه‌گرا	قضیه فلات قاره دریای شمال ۱۹۶۹	-ذهنی بودن -پیش‌بینی‌ناپذیر بودن -نبود قواعد مشخص -کاهش هنجاری بودن تحدید حدود دریایی	حداکثر میزان انعطاف‌پذیری تحدید حدود دریایی
رویکرد انصاف اصلاحی	قضیه گرینلند علیه ژان ماین دانمارک علیه نروژ ۱۹۹۳	نبود شاخص در تشخیص منصفانه بودن یا غیرمنصفانه بودن تحدید حدود	-رفع موارد ضعف رویکرد انصاف نتیجه‌گرا -اجرای اصل انصاف در مرحله دوم تحدید حدود
رویکرد انصاف تعدیل‌شده	قضیه رومانی علیه اوکراین ۲۰۰۹	-----	طرح معیار تسهیم نامناسب به‌عنوان شاخص منصفانه بودن یا غیره منصفانه بودن تحدید حدود

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. بی.سون، لویی؛ گوستافسون یوراس، کریستین؛ نویز، جان ای؛ فرانکس، اریک (۱۳۹۳)، *حقوق بین‌الملل دریاهای*، ترجمه دکتر محمد حبیبی مجنده، چ دوم، تهران: جنگل.
۲. تاناکا، یوشیفومی (۱۳۹۵)، *حقوق بین‌الملل دریاهای*، ترجمه آرمین طلعت، چ اول، تهران: شهر دانش.
۳. رنه، داوید (۱۳۶۴)، *نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر*، ترجمه حسن صفایی، محمد آشوری و عزت‌الله عراقی، چ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. ثریائی آذر، حسین (۱۳۸۰)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران: ققنوس.
۵. جمالی، حمیدرضا (۱۳۹۰)، *میراث مشترک بشریت، مفهوم و کاربرد آن در حقوق بین‌الملل*، ج ۱، چ اول، نشر فرهنگ‌شناسی.

۶. چرچیل، رابین؛ لو، آلن (۱۳۷۷)، *حقوق بین‌الملل دریاها*، ترجمه بهمن آقایی، چ اول، تهران: گنج دانش.
۷. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۱)، *حقوق بین‌الملل معاهدات*، چ سوم، فرهنگ نشر نو.
۸. ----- (۱۳۹۰)، *صلح جاویدان و حکومت قانون*، چ اول، فرهنگ نشر نو.
۹. کک دین، نگوین؛ پاتریک، دیبه؛ آلن، پله (۱۳۸۳)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، ج ۲، ترجمه حسین حبیبی، چ دوم، تهران: اطلاعات.
۱۰. متین دفتری، احمد (۱۳۸۷)، *سیر تحول حقوق بین‌الملل دریایی*، چ اول، تهران: گنج دانش.
۱۱. مقتدر، هوشنگ (۱۳۹۱)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، چ بیستم، تهران: نشر وزارت امور خارجه.
۱۲. والاس، ربکا؛ مارتین ارتگا، الگا (۱۳۹۱)، *حقوق بین‌الملل*، ترجمه سید قاسم زمانی و مهناز بهرام‌لو، چ چهارم، تهران: شهر دانش.

ب) مقالات

۱۳. امینی، اعظم (۱۳۹۵)، «بازاندیشی رابطه انصاف و حقوق»، *فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی*، دوره ۵، ش ۱۶، پاییز، ص ۵۶-۳۱.
۱۴. حبیبی، همایون؛ شاملو، سوده (۱۳۹۳)، «نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در توسعه حقوق بین‌الملل»، *فصلنامه پژوهش‌های حقوق عمومی*، دوره ۱۵، ش ۴۱، پاییز، ص ۱۱۴-۷۱.
۱۵. دهقانی، رضا (۱۳۹۴)، «اصول و شیوه‌های تحدید حدود فلات قاره، ارزیابی آرای دیوان بین‌المللی دادگستری و محاکم داور»، *مجموعه مقالات همایش تحولات حقوق بین‌الملل دریاها، بیست سال پس از لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون حقوق دریاها*، چ اول، تهران: گنج دانش.
۱۶. عادل، مرتضی (۱۳۸۹)، «قواعد انصاف در نظام کامن‌لا»، *فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۴۰، ش ۱، بهار، ص ۱۹۲-۱۷۹.
۱۷. میرحیدر، دره؛ عسگری، سهراب (۱۳۸۲)، «فلات قاره ایران در خلیج فارس، چشم‌انداز ژئوپلیتیک انرژی»، *فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی*، بهار، دوره ۳۵، ش ۴۴، ص ۱۱۰-۹۹.

ج) پایان‌نامه‌ها

۱۸. باقرزاده، رضوان (۱۳۸۷)، *مفهوم و جایگاه انصاف در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری*،

پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق بین‌الملل، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
۱۹. پاکدل، رضایی، شهرام (۱۳۹۰)، *اصل انصاف در روابط دولت‌ها با تأکید بر آراء دیوان بین‌المللی دادگستری*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

۲. انگلیسی

A) Books

20. Harris, D.J. (2010), *Cases and Materials on International Law*, 6th edition, London, United Kingdom, London, United Kingdom.
21. Jowitt W. (2015), *Jowitt's Dictionary of English Law*, Sweet & Maxwell.
22. Shahabuddeen, Mohamed (1996), *Precedent in the World Court*, Cambridge University Press, First Edition.

B) Articles

23. Churchill, Robin (2012), "the Bangladesh/Myanmar Case: Continuity and Novelty in the Law of Maritime Boundary Determination", *Cambridge Journal of International and Comparative Law*, No.1.
24. Hendel, Joseph (1969), "Equity in the American Courts and in the World Court: Does the End Justify the Means?", *Indiana International & Comparative Law Review*, Vol. 6, No. 3.
25. Low, Vaughan (1988), "The Role of Equity in International Law", *Australian Year Book of International Law*, Vol. 12.
26. Lowe, Vaughan & Tzanakopoulos, Antonios (2013), "The Development of the Law of the Sea by the International Court of Justice", *Oxford Legal Studies Research Paper*, No. 74.
27. Michael Akehurst, Michael (1976), "Equity and General Principles of Law, The International and Comparative Law Quarterly", *Cambridge University Press on behalf of the British Institute of International and Comparative Law*, Vol. 25, No. 4.
28. Sepúlveda-Amor, Bernardo (2010), "Contribution of the International Court of Justice to the Development of the International Law of the Sea", *Aegean Review of the Law of the Sea and Maritime Law*, Vol. 1, No. 1.
29. Shinkaretskaia, G. (1988), "The International Court of Justice and the Development of the Law of the Sea", *Marine Policy*, Vol. 12, issue 3.

C) Cases

30. American and British Claims Arbitration (1926).
31. Anglo-French Continental Shelf Arbitration, Reports of International Arbitral Awards, 1977.
32. Barbados v. Trinidad and Tobago Arbitration, 2006, available at: <https://pca-cpa.org>
33. Eritrea v. Yemen arbitration, 1999.
34. Guyana v. Suriname Arbitration, 2007, available at: <https://pca-cpa.org>
35. ICJ Press Release (Oct. 31, 2001), available at: <http://www.icj-cij.org/presscom>

36. ICJ Reports, Cameroon v. Nigeria, 2002.
37. ICJ Reports, The Qatar v. Bahrain Case in 2001.
38. ICJ, Continental Shelf Case (Tunisia v. Libya), 1982.
39. ICJ, Greenland v. Jan Mayen Case. ICJ Reports 1993.
40. ICJ, Gulf of Maine Case (Canada v. United States), 1984.
41. ICJ, Libya-Malta Continental Shelf Case (1985).
42. ICJ, Nicaragua v. Honduras, 2007.
43. ICJ, North Sea Continental Shelf, 1969.
44. ICJ, Peru v. Chile (Maritime Dispute), 2014.
45. ICJ, Romania v. Ukrain Case, ICJ Reports, 2009.
46. ICJ, The Greenland v. Jan Mayen Case. ICJ Reports 1993.
47. ICJ, Tunisia/Libya Case, 1982.
48. Maritime Dispute (Nicaragua v. Colombia), Judgment, ICJ Reports 2012, paras. 190-193).
49. Separate Judgment of Judge Ammoun in the Barcelona Traction Case (Second Phase), ICJ Rep 1970.
50. Separate Judgment of Judge Ammoun in the North Sea Continental Shelf Cases, ICJ Rep 1969.
51. United States-Norway Arbitration, 1922 (1923).